



قصه‌های عامیانه، میراث فرهنگی بشر

فرشته فرمانی

شورشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نخستین بار، آمبرواز مورتن، در سال ۱۸۸۵ میلادی، آثار باستان و ادبیات توده را فولکلور نامید؛ یعنی دانش عوام. به موجب تعریف سن تیو، فولکلور به مطالعه زندگی توده عوام در کشورهای متمدن می‌پردازد؛ زیرا در مقابل ادبیات توده، فرهنگ رسمی و استادانه وجود دارد. به این معنی که مواد فولکلور در نزد مللی یافت می‌شود که دارای دو پرورش باشند: یکی مربوط به طبقه تحصیل کرده و دیگری مربوط به طبقه عوام. مثلاً در هندوچین، فولکلور وجود دارد، اما نزد قبایل وحشی استرالیا که نوشته و کتاب ندارند، فولکلور یافت نمی‌شود؛ زیرا که همه امور زندگی این قبایل، مربوط به علم نژادشناسی است.

امروزه فولکلور توسعه شگفت آوری به هم رسانیده است، ابتدا محققین فولکلور فقط ادبیات توده، مانند قصه‌ها، افسانه‌ها، آوازها، ترانه‌ها، مثل‌ها، معماها، متلک‌ها و غیره را جست‌وجو می‌کردند. چندی بعد پژوهشگران، اعتقادات و اوهام، پیشگویی راجع به وقت، نجوم، تاریخ طبیعی، طب و آن‌چه را دانش توده نامیده می‌شد، به این علم افزودند.

هنر و ادبیات توده، به منزله مصالح اولیه بهترین شاهکارهای بشر به شمار می‌آید. به خصوص ادبیات و هنرهای زیبا مستقیماً از این سرچشمه سیراب شده و هنوز هم می‌شوند. این سرچشمه افکار توده که نسل‌های پیاپی همه اندیشه‌های گران‌بها و عواطف و نتایج فکر و ذوق و آزمایش خود را در آن ریخته‌اند، گنجینه زوال‌ناپذیری است که شالوده آثار معنوی و کاخ باشکوه زیبایی‌های بشریت به شمار می‌آید. (هدایت ۵-۲۳۳)

ادبیات توده یا ادبیات عامیانه، به آن دسته از ادبیات گفته می‌شود که بیشتر به گونه شفاهی، از نسل‌های پیشین به صورت سینه به سینه به ما رسیده است و در میان توده مردم، ساری و جاری شده است.

گونه های ادبیات عامیانه:

- متلکها
- زبان جانوران
- ترانهها
- آوازاها
- قصهها و معماها
- لغزها
- چیستانها
- دو بیتیها
- متلها
- مثلها
- افسانهها
- تئاترها و نمایشهای توده
- تصنیفهای عامیانه
- رمانهای پهلوانی
- نقالی و شاهنامه خوانی
- مرثیه سرایی
- طومارهایی که در قهوه خانهها می سرودند.
- اشعاری که در عیدها سروده می شد. (بختیاری، ۳۲۳-۳۲۲)



فولکلور چیست؟

چنان که ملاحظه می شود، فولکلور علم نوزادی است، ولی جمع آوری مصالح آن بسیار لغزنده و دشوار است؛ زیرا این گنجینه فقط از محفوظات اشخاص بی سواد و عامی به دست می آید و وابسته به پشت کار و همتی است که اهالی تحصیل کرده یک ملت از خود نشان می دهند. هرگاه در جمع آوری مسامحه و غفلت بشود، بیم آن می رود که قسمت عمده فرهنگ توده ای فراموش گردد. (هدایت ۲۳۷)

ادبیات فولکلور ایران، در زمینه ادبیات تعلیمی که شاخه ای از ادبیات کلاسیک به حساب می آید و طرفداران بسیاری نیز دارد، تأثیر زیادی گذاشته است. البته به سختی می توان تشخیص داد که آیا داستان های پند نامه ها، واقعاً به آداب و رسوم زندگی پادشاهان می پردازد و یا این که نوعی ادبیات ساختگی درباره آنان است. اندرزنامه ها و یا پند نامه ها، به عنوان یک نوع ادبی در دوره ساسانی رایج بودند. این نوع در میان عربها و دوره پیش از اسلام بسیار مورد قبول واقع شد و از این رو، به سرعت توسط ایرانیان تازه مسلمان، به زبان عربی ترجمه شد.

قطعات ادبی زیادی درباره پادشاهان مختلف ساسانی مانند انوشیروان، بهرام یا برخی دیگر از قدرتمندان جهان گفته شده است. برخی از این داستانها نیز حول محور شخصیت بزرگمهر است و تعداد بی شماری نیز به وقایع زندگی شعرا و فلاسفه می پردازد. جهان بینی ادبیات تعلیمی دارای ویژگی کاملاً فولکلوری است، زیرا اخلاق عملی در رأس آن قرار دارد. (سپیک ۶۴ و ۶۳)

ایرانیها مانند سایر ملل مشرق زمین، به عبارتهای صریح، به جز ضرب المثلها علاقه چندانی ندارند. آنها به جای موضع گیری صریح، حکایتی را در قالب داستان کوتاه، تمثیل و یا داستان ترجیح می دهند. این داستانها به مخاطب اجازه می دهند تا بتواند در خلال داستان، از آن نتیجه منطقی و درست بگیرد. این عادت ایرانیان شاید به سبب مراعات ادب باشد، اما بی گمان این روش حاصل بیان زیبای اندیشهها در قالب داستان و تأثیر آن است. نباید فراموش کرد که ایرانیان خود را در جاهای مختلف با گفتگو و حکایت گفتن سرگرم می کنند. برای آنان این موضوع که عده ای مورد خطاب قرار گیرند و یا روایتی به تنهایی نقل شود، یکسان است. به هر حال همه این داستانها یک وظیفه برعهده دارند، یعنی این که مفید بوده و چیزی برای آموختن در خود داشته باشند. یک نوع بسیار جالب از اشکال داستانی، حکایت حیوانات است. در این داستانها، حیوانات نقش اصلی را بر عهده دارند. در دنیای اسلام، دو مجموعه از داستانهای تمثیلی، یعنی حکایات لقمان و حکایات کلیله و دمنه شهرت بسیاری یافته اند. (سپیک ۶۱ و ۶۲)

قصه های عامیانه

نخستین آثار منظوم مهم به زبان فارسی دری، قصهها بوده است. منظومه کلیله و دمنه و سندبادنامه رودکی و شاهنامه



مسعودی، جزو قدیم‌ترین آثار ادبی منظوم فارسی است که متأسفانه به تاراج حادثات رفته و از آن‌ها جز بیت‌هایی پراکنده در فرهنگ‌ها برجای مانده است. (محبوب ۱۳۳)

اگر افسانه و داستان قدیمی‌ترین اثر و کهن‌ترین تراوش دستگاه ذهنی بشر نباشد، باری در جزو کهن‌ترین آثاری است که از اندیشه و تخیل بشر برجای مانده. علت اصلی توجه فوق‌العاده آدمی به این محصول ذوق و ذهن خویش، ظاهراً این بوده است که بسیار زود به تأثیر شگرف آن در شنونده و شیفتگی مردم به شنیدن افسانه‌ها پی‌برد و دانست که می‌توان از آن به منزله سلاحی قاطع برای پیش‌بردن مقاصد خویش استفاده کرد.

قدیمی‌ترین سرگذشت خدایان و کهن‌ترین توجهی

که از کیفیت آفرینش و ایجاد طبیعت و انسان شده، به صورت

افسانه‌ها و اساطیر بوده است. حتی احکام و دستورهای خدایان نیز طی

افسانه‌ها به افراد بشر ابلاغ می‌شد. از روزگاری بسیار قدیم، اصول اخلاقی و

مطالب علمی و حکمی را در قالب افسانه می‌گنجانیدند و حق را که از قدیم باز هم چنان تلخ

و غیرقابل هضم بوده است، با این لعاب شیرین می‌پوشانیده‌اند. (محبوب ۱۲۲ و ۱۲۱)

قصه‌های عامیانه، پدیده‌ترین نوع قصه‌ها هستند. این قصه‌ها و افسانه‌ها بر اساس طبقه‌بندی قصه‌های عامیانه جهان،

اثر آنتی آرنه و استیث تامپسون و طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، اثر پرفسور اولریش مارزلف، به چند گروه تقسیم می‌شوند:

- قصه‌های مربوط به حیوانات
- قصه‌هایی به معنی خاص
- قصه‌هایی که جنبه شوخی و لطیفه‌دار
- قصه‌های سحر و جادو
- قصه‌های مربوط به اولیا و شخصیت‌های دینی و تاریخی و ماجراهای باورنکردنی
- قصه‌های دیو ابله (مجموعه ۲۵۳)

سفر افسانه‌ها در دنیای باستان، سفری معجزه آساست و این اعجاز را هیچ چیز جز مفتون بودن افراد بشر به داستان و داستان سرایی نمی‌تواند محقق سازد. در میان بسیاری از اقوام باستانی که تصور ارتباط آن‌ها با یکدیگر نمی‌رود، افسانه‌های مشابهی می‌بینیم. قدیمی‌ترین روایت افسانه توفان در حماسه معروف گیل گمش آمده است. افسانه توفان گیل گمش، شباهت‌هایی به آنچه که در کتاب‌های الهی مثل عهد عتیق، عهد جدید و قرآن کریم در مورد توفان نوح (ع) آمده است، دارد. البته حکایات اقوام و امت‌های پیشین در کتاب‌های آسمانی هرگز افسانه نیست؛ اما این شباهت فوق‌العاده را این گونه باید توجیه کرد که یا واقعه مشابهی عامل پیدایش آن‌ها شده و یا متأثر از حکایات کتاب‌های آسمانی، افسانه‌های دیگری توسط بشر خلق شده است. در بین ایرانیان، چینی‌ها و ژاپنی‌ها و بسیاری اقوام دور و دور دست‌تر هم افسانه‌هایی مشابه آن و متعلق به هزاران سال پیش وجود دارد. (محبوب ۱۲۲)

اما اگر فقط به داستان‌های ایرانی هم بنگریم، باز دگرگونی‌ها و اختلافات بسیار در آن‌ها می‌بینیم. این داستان‌ها از لحاظ کمیت، از قصه چند سطر شروع شده، به داستان‌های بسیار عظیم چند صد هزار کلمه‌ای پایان می‌یابد. قصه «خاله سوسکه» و «کک به تنور» برای خود داستانی است، گو این که محتوای آن از یکی دو صفحه تجاوز نمی‌کند و در عین حال، داستان‌های «رموز حمزه» و «معز نامه» که اولی از هزار و دومی از ده هزار صفحه بزرگ بیشتر است هم وجود دارد. این داستان‌ها به صورت‌های گوناگون منظوم و منثور، با نظم و نثر عالی ادبی یا ساده و عامیانه در موضوعات مختلف حماسی، دینی، عشقی، جنگی، مکر زنان، جوان مردی و عیاری، سرگذشت‌های جادوان و دیوان و پریان تحریر شده است.

از میان این انبوه داستان کوتاه و دراز، کدام دسته را می‌توان داستان عامیانه خواند؟ به عبارت دیگر، آیا داستان عامیانه داستانی است که موضوع آن باب پسند عامه باشد یا آن چه به سبک عوام و با نثر یا شعر عامیانه نگارش یافته باشد و یا

از ویژگی‌های
برجسته قصه‌ها،
بی‌واسطه و
مستقیم بودن
آن‌هاست و
چون بیشتر به
صورت شفاهی
بازگو می‌شوند،
قصه‌گویان هر منطقه
و هر کشوری،
با زبانی شیرین و
لهجای خاص،
سعی در القای
حس قصه دارند. از
ویژگی‌های دیگر،
روان و سیال بودن
حوادث و اتفاقات
قصه است. البته
این بدان معنا نیست
که همه چیز در
قصه‌ها آشکار است،
بلکه بدان معناست
که هر حادثه و
واقعه‌ای صریح و
باورپذیر است



آن که هر دو شرط را باید در اطلاق چنین صفتی به داستان مورد توجه قرار داد؟

در این باب نیز داوری قطعی دشوار است. چه بسیار قصه‌های تخیلی و عاری از حقیقت و دارای محتوای عامیانه می‌توان یافت که با نثر یا نظم دقیق و فصیح و شیوا، تحریر شده است (مانند سندبادنامه، بهار دانش، هزار و یک شب و غیره). عکس قضیه نیز صادق است. از این گذشته، بعضی داستان‌ها به هر دو شیوه نگاشته شده و تحریر ادبی و تحریر عامیانه آن هر دو در دست است (مانند بختیارنامه).

به طور خلاصه، هیچ معیار دقیقی برای سنجش عامیانه یا ادبی بودن داستانی وجود ندارد. بعضی از شاهکارهای ادبی ایران، تحریری عامیانه دارد (مانند رستم‌نامه که تحریری است منثور از سرگذشت رستم در شاهنامه) و بعضی دیگر از همین آثار است که با وجود داشتن ارزش فوق‌العاده ادبی، مورد توجه عامه است (مانند سام‌نامه خواجه، گرشاسپ نامه اسدی، شاهنامه فردوسی و حتی خمسه نظامی که کتابی دشوار است و با این همه، در بین افراد ساده ایلات و عشایر هم خواستاران و خوانندگان فراوانی دارد). (محبوب، ۱۲۷ و ۱۲۶)

همان‌گونه که بین داستان‌های فارسی، از لحاظ حجم و از نظر موضوع و شیوه نگارش، اختلاف بسیار وجود دارد، گویندگان و شنوندگان آن‌ها را نیز طبقات مختلفی تشکیل می‌دهند. گروهی عظیم از خواستاران قصه‌ها کودکان اند و این گروه شنونده نیز در سنین مختلف طالب انواع گوناگون قصه‌ها هستند. کودکان اندک سال و دبستان ندیده، بیشتر به قصه‌هایی راغب اند که جنبه «متل» و «ترانه» در آن قوی‌تر از نقل واقعه است و آن چه در این گونه قصه‌ها شنونده را جذب می‌کند، نه معنی نهفته در آن، بلکه آهنگ و موسیقی قصه است که تارهای ظریف روح حساس و ساده کودکان خردسال را به بازی می‌گیرد و آنان را مسحور جریان موزون نقل قصه و آهنگ یکنواخت آن می‌کند. متل‌هایی نظیر «دویدم و دویدم»، از این گروه در شمارست.

هر چه سن کودکان بالاتر می‌رود، خاصه قدم به دبستان می‌گذارند، بیشتر طالب معنی قصه و فهم و درک مقدمات و نتایج داستان می‌شوند. برای کودکان هفت تا نه ساله، قصه‌هایی بیشتر جالب است که، هم در آن معنی داستانی جالبی مندرج باشد و هم خالی از آهنگ نباشد. از این گونه قصه‌ها، می‌توان قصه «کک به تنور» و «خاله سوسکه» و «آقا موشه» را نام برد که در آن عبارتها چند بار تکرار می‌شود و در عین حال، داستان حادثه‌ای را که دارای آغاز و انجامی روشن است، باز می‌گوید.

رفته رفته، با پای نهادن به سنین بالاتر، رغبت کودکان از آهنگ کلام گوینده به تحریک داستان و گره‌گشایی‌های آن معطوف می‌گردد. در این دوران نیز کودک بیشتر راغب است که قصه را از دهان گوینده‌ای با آب و تاب بسیار و شاخ و برگ فراوان بشنود و در تحت تأثیر لذت بخش و سکرآور آن رفته رفته پلک‌هایش سنگین گردد و به خوابی عمیق فرو رود. (محبوب ۱۲۹ و ۱۲۸)

قصه، نمودار قسمت مهمی از میراث فرهنگی هر قوم و ملتی است. ارزش‌های سنتی و زمینه‌های فرهنگی و روان شناختی و هم چنین حوادث و سوانح اجتماعی جدید در آن انعکاس پیدا می‌کند. تحقیق و مطالعه در قصه‌های ملل، از طرفی به این علت مهم است که بتوان به برداشت‌هایی از زندگی که مینا و پایه این قصه‌هاست، پی‌برد و از جانب دیگر از آن رو که بتوان به کشف روابط بین فرهنگ‌ها نایل آمد و بر آن پرتو افکند. می‌توان از گستردگی و انتشار هر یک از انواع قصه‌ها به مسایل مشترک بین همه اقوام و ملل و حتی سراسر بشریت پی‌برد و از جانب دیگر، با دقت در طرق سیروسفر قصه‌ها، می‌توان به مبادی و منابع احتمالی آن‌ها دست یافت؛ منابعی که قسمت اعظم قصه‌های روایت شده امروزی، از آن‌ها گرفته شده است.

ایران، از دیرباز به عنوان یک حلقه اتصال مهم بین منطقه فرهنگی هندوستان کهن و فرهنگ‌های فخیم کشورهای مدیترانه، به دنیای علم شناسانده شده است. کشور ما «بوتّه» ای است که ارزش‌های فرهنگی در آن ذوب گردیده، جایی است که خصوصیات قبایل و امم مجاور آن، با جلوه‌های فرهنگی بومی و محلی درهم آمیخته و به نحوی دیگرگون به ادوار بعد

هیچ معیار دقیقی
برای سنجش
عامیانه یا ادبی
بودن داستانی
وجود ندارد.
بعضی از
شاهکارهای ادبی
ایران، تحریری
عامیانه دارد
(مانند رستم‌نامه
که تحریری است
منثور از سرگذشت
رستم در شاهنامه)
و بعضی دیگر از
همین آثار است
که با وجود داشتن
ارزش فوق‌العاده
ادبی، مورد توجه
عامه است (مانند
سام‌نامه خواجه،
گرشاسپ نامه
اسدی، شاهنامه
فردوسی و...)

سپرده شده و این صرف نظر از آن است که خود ایران، در شمار کشورهای بزرگ باستانی محسوب می‌شود. (مارزلف ۱۵)

از مقایسه تمام قصه‌های ملل گوناگون که در سرتاسر زادبوم نژاد هند و اروپایی و هم چنین میان نژادهای سرخ و سیاه رواج دارد، چنین بر می‌آید که بسیاری از آن‌ها با جزیی تغییر در همه جا یافت می‌شود. چوپان اسکاتلند، ماهی گیر جزیره سیسیل، دایه رایانی، موجیک روسی، برزگر هندی و شترچران بربر که همه آن‌ها بی‌سواد و نادان هستند و هرگز راجع به یکدیگر چیزی ننشیده‌اند و یک وجه مشترک دارند و آن عبارت از قصه‌های عجیب و یا خنده‌آوری است که گاهی ساختمان ظاهری آن‌ها فرق می‌کند، ولی موضوع آن‌ها، همه جا یکی است. مثلاً قصه «ماه پیشونی» ایرانی، با جزیی تغییر نزد فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و ایرلندی‌ها وجود دارد و از حیث موضوع با قصه نروژی نزدیک‌تر است. به همین مناسبت، چنین تصور کرده‌اند که ترکیب اولیه ترانه‌ها و قصه‌ها و اعتقادات بشر به زمانی می‌رسد که خانواده‌های گوناگون این ملل با هم می‌زیسته، هنوز از یکدیگر جدا نشده بودند. (هدایت ۲۳۶)

عشق به قصه‌گویی و شنیدن قصه، در تمام طول تاریخ با آدمی همراه بوده است. اندیشه‌ها و مضمون‌های قصه‌ها در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی و ژرفای فرهنگی جامعه ریشه دارند و مدام تغییر و تفسیر نو می‌پذیرند.

(صالحی ۱)

بی شک افسانه‌ها و قصه‌ها، جزو کهن‌ترین آثاری است که از اندیشه و تخیل بشر برجای مانده است. قصه و افسانه در ایجاد و گسترش قوه تخیل و حس کنجکاوی در کودکان تأثیر به‌سزایی دارد. تعدادی از پژوهندگان بر این باورند که می‌توان با قصه درمانی، بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی را مداوا کرد و التیام بخشید.

دنایای امروز، با تمام جلوه‌های زیبا و نازیبایش، کودک را احاطه نموده است و با توجه به تحقیقات انجام شده، ادبیات امروز کودک، تمایلات، استعدادها و روحیات کودکان را ارضا نمی‌کند. نیاز دریافتن در او، به صورت یک عطش سیراب نشده باقی مانده و هم‌چون مهره‌های یک ابزار مکانیکی، در نظام‌های اطلاعاتی گم شده است. ایجاد زمینه مطالعه و شکوفایی ذهن و حتی عقاید مذهبی را می‌توانیم در قالب قصه و افسانه به کودکان منتقل کنیم. پس نباید فراموش کرد که قصه می‌تواند معجزه کند؛ چرا که خداوند در کتاب‌های آسمانی، با زبان قصه با انسان سخن گفته است. (صالحی ۳ و ۲)

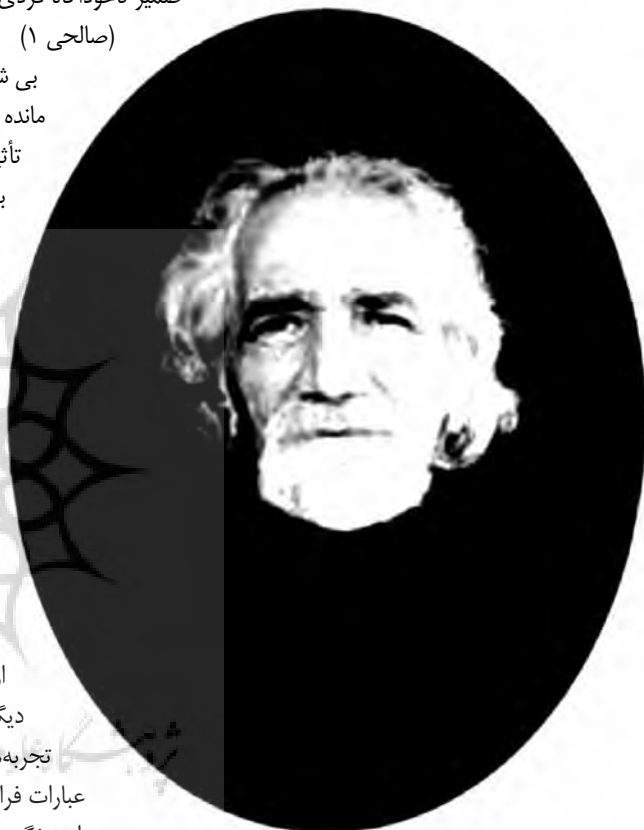
حال باید اندیشید که چگونه می‌توان قصه، این ودیعه معنوی را که خداوند نیز بارها در کتابش و لا به لای کلامش برای فهم بیشتر انسان از تعالیمش به آن متوسل شده است، از نابودی نجات داد؟ شاید همه بر این عقیده باشند که باید از امکانات مدرن سود جست؛ از سینما و رسانه‌های تصویری، از کتاب و هر نوع ابزار دیگری که بتواند بقای قصه را حفظ کند. در غیر این صورت و با از بین رفتن قصه‌ها، تجربه‌ها، دانش‌ها، زبان‌ها و گویش‌های قومی، اصطلاحات و حتی بار عاطفی واژه‌ها و عبارات فراموش خواهد شد. (مجموعه ۲۵۱)

از ویژگی‌های برجسته قصه‌ها، بی‌واسطه و مستقیم بودن آن‌هاست و چون بیشتر به صورت شفاهی بازگو می‌شوند، قصه‌گویان هر منطقه و هر کشوری، با زبانی شیرین و لهجه‌ای خاص، سعی در القای حس قصه دارند. از ویژگی‌های دیگر، روان و سیال بودن حوادث و اتفاقات قصه است. البته این بدان معنا نیست که همه چیز در قصه‌ها آشکار است، بلکه بدان معناست که هر حادثه و واقعه‌ای صریح و باورپذیر است.

اگر قصه‌ها برای بچه‌ها گفته شود، تأثیر بهتری خواهد داشت تا این که خوانده شود؛ چرا که در روند قصه‌گویی، قصه‌گو از همه عناصر بصری برای بیان قصه بهره می‌گیرد و از حالات و حرکات صورت و دست‌ها برای انتقال پیام قصه استفاده می‌کند و زمینه را برای فهم مطالب فراهم می‌سازد.

قصه‌های ایرانی، این گنجینه‌های با ارزش، تا سال‌های سال در سینه سراسر عشق و محبت نیاکان مان پنهان بودند. آن‌ها این گنجینه‌ها را چون جواهراتی با ارزش پاس داشتند تا این که اولین گروه محققان غربی، شروع به گردآوری قصه‌ها کردند. آن‌ها این قصه‌ها را به سبب زبان، لهجه و گویش جمع‌آوری می‌کردند. به طور مثال، می‌توان از این اشخاص نام برد: اسکار مان، آرتور کریستین سن، ویلهلم ایلس، دی.سی. فیلوت، دی.ل. لوریمر، هانری ماسه، آدرین بولون و الول ساتن. بعد از این گروه که غالباً مستشرقان غربی بودند، تعدادی از محققان ایرانی نیز دست به گردآوری قصه‌ها زدند.

پس از آنها، صبحی، کوهی کرمانی، امیر قلی امینی، مرتضی هنری و... گردآوری افسانه‌های عامیانه را ادامه داده‌اند. اما کار گردآوری جدی و اصولی قصه‌ها، به دست سید ابوالقاسم انجوی شیرازی که به حق، پدر افسانه‌های عامیانه است،



ابوالقاسم انجوی شیرازی (نجوا)

در سال ۱۳۴۱، از طریق رسانه رادیو آغاز گردید.

تعداد کتاب‌هایی که به زبان فارسی درباره افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی به نگارش درآمده است، افزون بر هزار جلد است. نکته دیگر این است که بسیاری از قصه‌های ایرانی، خوشاوندی نزدیکی با قصه‌های سایر ملل دارند. مضامین و عناصر فرهنگی به نوعی در اکثر قصه‌ها مشهود و قابل تعمق است و این در واقع نشان دهنده فرهنگ و تمدن مشترک در بسیاری از ملل است. (صالحی ۵ و ۴)

متل‌ها

سبکی از قصه‌های عامیانه، «متل‌ها» یا به روایت آرنه تامپسون «قصه‌های زنجیره‌ای» هستند. متل‌ها قصه‌های موزونی هستند که اغلب برای کودکان خوانده می‌شود، هم‌چون متل «خاله سوسکه» و «گندم گل گندم». در واقع نخستین

قصه‌هایی که با دنیای کودکان نزدیک و مأنوس بود، متل‌ها بودند. متل‌ها یا قصه‌های زنجیره‌ای، بیشتر شعرگونه و با عبارات ساخته و پرداخته، تعریف می‌شدند. این نوع قصه‌ها معمولاً کوتاه بوده و قابلیت تصویری دارند؛ چه به صورت نقاشی و گرافیک و چه به صورت تصاویر متحرک، انیمیشن و کمیک استریپ. (مجموعه ۲۵۲)

متل‌های ایرانی از گران‌بهارترین و زنده‌ترین نمونه نثر فارسی است که از حیث موضوع، تازگی و تنوع درخور معرفی به دنیاست و می‌تواند با بهترین آثار ادبی برابری کند. متأسفانه تاکنون به استثنای مجموعه لوریمر که قصه‌های عامیانه کرمانی و بختیاری را به انگلیسی ترجمه کرده، متن صحیح و قابل توجه فارسی آن‌ها در دست نیست. در مجموعه کریستن سن، با متن فارسی، بیشتر متل‌های زبان فارسی جمع‌آوری شده است. در مجموعه هنری ماسه نیز متل‌ها بر قصه غلبه دارد، مگر دو سه قصه. در این متل‌های ابدی، تمام موضوع‌هایی که به فکر انسان رسیده، مختصر شده است و از کهن‌ترین و عمیق‌ترین آثار بشر به شمار می‌رود. این قصه‌ها مملو از ایما و اشاراتی است که تأثیر خود را در روحیه هر کس می‌گذارد؛ در صورتی که علم و عقل انسان را از دنیای ظاهری پیوسته دور می‌کند. این افسانه‌ها با قدرت مرموزی انسان را با همه آفرینش بستگی می‌دهد و مربوط می‌سازد. از این لحاظ، متل‌های عامیانه، به خصوص برای بچه‌ها مناسب است که گرچه به وسیله خیال و از روی تفریح، نیازمندان تا در تاریخ بشر زندگی کنند و زندگی را از آغاز زمان‌ها، از آن‌جا که نیاکان ابتدایی انسان شروع کرده‌اند، در خودشان حس کنند.

پس از جمع‌آوری قصه‌ها و تحقیقاتی که توسط برادران گریم، تقریباً در یک قرن پیش انجام گرفت، این موضوع مورد توجه علما و ادبا واقع گردید. امروزه نه تنها برای تشویق خردسالان، قصه‌های عامیانه را با چاپ و تصاویر دل‌پذیر در دسترس آن‌ها می‌گذارند که با روحیه بچه توافق کامل دارد و نویسندگان بزرگی از جمله آندرسن، به همین شیوه حکایات دنیاپسندی به وجود آورده‌اند، بلکه ممکن است موضوع آثار هنری و ادبی فوق‌العاده زیبا قرار بگیرد. مثلاً کارتون مشهور «سپید برفی» که یکی از شاهکارهای بی‌مانند هنری این عصر به شمار می‌رود، از یک قصه عامیانه گرفته شده است و نابغه بزرگی مانند والت دیزنی که با دست جادویی خود به هر چیزی اشاره می‌کند، جان می‌بخشد و معنی می‌دهد، از یک مشت رنگ، صدا و خط، دنیای جدیدی به وجود آورده و این اثر ادبی را از خود به یادگار گذاشته است.

موضوع و سبک متل‌ها بی‌اندازه متنوع و مانند موضوع و سبک ادبیات امروزه دنیاست. در این قصه‌ها، موضوع کمیک، دراماتیک، تفریحی و غیره وجود دارد. بعضی مربوط به اتفاقات روزانه یا ناشی از کنایه فلسفی است. دخالت جانوران و اشیاء، هم چنین اغلب موضوع خارق‌العاده از جمله دخالت موجودات خیالی، مانند جن و پری و دیو یا عملیات جادوگری در آن‌ها مشاهده می‌شود؛ یعنی مادر و سرچشمه رمان و نوول‌های جدید، براساس حس ابدی افسانه‌پرستی بشر قرار گرفته است. عین قصه‌های فارسی، اغلب به زبان‌های اروپایی نیز وجود دارد. برای جمع‌آوری آن‌ها نیز باید به مردمان قدیمی و بی‌سواد مراجعه کرد و الفاظ و کلمات آن‌ها را بدون کوچک‌ترین دخل و تصرف ضبط کرد و البته از هر متل فارسی، باید چند نسخه مختلف به دست آورد تا بتوان راجع به متن اصلی آن قضاوت کرد. (هدایت ۲۰-۲۱۹)



صفحه‌ای از تصویرسازی کتاب «کلیله و دمنه»

عناوین برخی از متل‌ها عبارتند از:

دویدم و دویدم، موش دم بریده، کک به تنور، سنگول و منگول، یکی بود یکی نبود، گنجشک اشی مشی، خاله سوسکه، یک بز و نیم بز، سنگ و گردو، گنجشک و غوزه پنبه، زور دارم و زو بچه، پیرزن و قاضی، بلبل سرگشته، خروس و پادشاه، تو که ماه بلند در آسمانی و نداشت نداشت.

قصه‌های دینی

قصه‌های دینی، بخش مهم دیگری از قصه‌های عامیانه است. قصه‌های غیر مستند دینی به طور معمول متأثر از شخصیت‌های دینی مثل پیامبران، امامان، اولیاء، سرداران و دانشمندان دینی، توسط مردم پدید آمده است. حضرت علی (ع) یکی از پربسامدترین شخصیت‌های قصه‌های دینی است. ده‌ها و صدها قصه از کودکی و نوجوانی تا امامت و شهادت ایشان، زبانزد خاص و عام است. برخی از این قصه‌ها:

اول علی آخر علی، پاک دامنی مولا علی، علی زنده جاوید، چشم درد عقیل، به جا آوردن احترام مرد یهودی توسط علی، نجات دادن حضرت علی سلمان را از چنگال شیر، حضرت علی و جنگ خیبر، اسطوره حضرت علی و رستم. (مجموعه، ۲۵۲)

افسانه‌ها

ایران، گنجینه‌ای سرشار از افسانه دارد. برخی از این موضوع‌های افسانه‌ای در منطقه پیدایش خود باقی مانده، غالباً به دوردست‌ها مهاجرت کرده و مرزهای فرهنگی ایران را در نور دیده‌اند. افسانه‌های منفرد هنری و سروده‌های ترکیبی و یا حتی همه مجموعه‌های افسانه‌ای که براساس تفکرات مختلف دسته‌بندی شده‌اند، بخش اصلی ادبیات مدرن فارسی را تشکیل می‌دهند. روند قصه‌گویی حتی در زمان ما نیز در برخی مواقع به علت ممنوع بودن، محدود می‌شود. در برخی از ماه‌ها یا ساعات، گفتن افسانه ممنوع بود؛ زیرا معتقد بودند که گفتن داستان حیوانات خانگی، ممکن است عواقبی در پی داشته باشد.

بهترین زمان برای گفتن افسانه‌ها، شب‌های زمستان بود. از این منظر، مطالعاتی که ساروین در نزد بلوچ‌ها انجام داده است، از جذابیت فراوانی برخوردار است: چرا که آن‌ها معمولاً در روز افسانه نمی‌گفتند و از این رو، از بازگویی افسانه‌ها حتی در صورتی که موقعیتی فراهم می‌شد، اجتناب می‌کردند. زیرا معتقد بودند خانه‌ای که در آن در زمانی نامناسب افسانه گفته شود، باید منتظر رخدادی ناگوار باشد و برخی نیز بر این باور بودند که برای گوینده داستان، عواقبی پیش خواهد آمد.

تات‌ها، یکی از شاخه‌های کوچک اقوام ایرانی در قفقاز، در این باره ضرب‌المثل طنزگونه‌ای دارند که اگر کسی در روز افسانه بگوید، دزدها شلوارش را می‌دزدند. احتمالاً دلیل این عقاید که برخی از آن‌ها خصوصیت تابوگونه‌ای دارند، عبارت است از: در شب، حیوان (لولو) در طویله به خواب می‌رود. روایات دیگر نیز حکایت از آن دارد که ارواح خوب هم فقط در زمستان می‌توانند داستان‌ها را بشنوند، زیرا در تابستان گوش دادن به داستان‌ها آن‌ها را از کمک کردن به مردم و انجام امور عام‌المنفعه باز می‌دارد.

این مطلب در میان اکثر ملت‌ها رایج است که دیوها به افسانه علاقه بسیاری

دارند، به عنوان نمونه می‌توان به افسانه یونانی قدیمی سیرن و افسانه قدیمی آلمانی لورلای و یا افسانه‌های مختلف عروس دریایی اشاره کرد. در این میان، افسانه‌ها به عنوان بهترین

آن چه در افسانه‌های فارسی

وجود دارد،

در افسانه‌های

تاجیکی نیز به

چشم می‌خورد.

اما افسانه‌های

تاجیکی تفاوت‌ها

و ویژگی‌های

مخصوص به

خودشان را دارند.

پهلوانان افسانه‌های

تاجیکی، در بسیاری

از خصوصیات

و ویژگی‌ها به

پهلوانان شاهنامه

شباهت دارند.

معمولاً مردمان عادی

در تاجیکستان،

مهم‌تر از یک حاکم

یا سرور تلقی

می‌شوند و این

دلیلی است بر آن

که در افسانه‌های

تاجیکی، مردان و

زنان عامی جامعه

نقش اصلی را

برعهده دارند

منبع بازآفرینی شخصیت‌های ماقبل تاریخ و موضوع‌های اساطیری مختلف به شمار می‌روند. (سپیک ۷۲ و ۷۱ و ۷۰)
 زمینه‌های موضوع‌های افسانه‌ای بسیار متنوع و رنگارنگ است. این زمینه‌ها عبارتند از: افسانه‌های جادویی با تعداد بی‌شماری دیو، پری، غول، مرد و زن جادوگر، دگرپرسی و مسخ انسان و تبدیل شدن آن‌ها به حیوانات و یا عکس آن. موضوع‌های نوول گونه که از زندگی روزمره گرفته شده‌اند نیز حالتی بینابین و در حال گذر دارند که نشانگر بخش اعظمی از تنوع این موضوع‌هاست. (سپیک، ۷۳)

بهترین زمان

برای گفتن

افسانه‌ها،

شب‌های زمستان

بود. از این منظر،

مطالعاتی که

ساروبین در نزد

بلوچ‌ها انجام داده

است، از جذابیت

فراوانی برخوردار

است: چرا که آن

ها معمولاً در روز

افسانه نمی‌گفتند و

از این رو،

از بازگویی

افسانه‌ها حتی

در صورتی که

موقعیتی فراهم

می‌شد، اجتناب

می‌کردند.

زیرا معتقد بودند

خانه‌ای که در آن

در زمانی نامناسب

افسانه گفته شود،

باید منتظر رخدادی

ناگوار باشد و

برخی نیز بر این

باور بودند که

برای گوینده

داستان، عواقبی

پیش خواهد آمد

ایران، کشوری است که در آن تأثیرهای فرهنگ ایرانی و سامی با یکدیگر ممزوج شده است. به عنوان نمونه، می‌توان به داستان‌های هزار و یک شب اشاره کرد. ویژگی‌های هندواروپایی در افسانه‌های ادبی نیز دیده می‌شوند. این آثار معمولاً آفریده داستان سرایان فولکلور و یا زنان حرم است. موضوع‌های مشخص هندواروپایی را می‌توان در این داستان‌ها یافت. تشابهات میان ادبیات فولکلور سایر ملل هندواروپایی نیز بسیار شگفت‌انگیز است. (سپیک ۷۵)

آن چه در افسانه‌های فارسی وجود دارد، در افسانه‌های تاجیکی نیز به چشم می‌خورد. اما افسانه‌های تاجیکی تفاوت‌ها و ویژگی‌های مخصوص به خودشان را دارند. پهلوانان افسانه‌های تاجیکی، در بسیاری از خصوصیات و ویژگی‌ها به پهلوانان شاهنامه شباهت دارند. معمولاً مردمان عادی در تاجیکستان، مهم‌تر از یک حاکم یا سرور تلقی می‌شوند و این دلیلی است بر آن که در افسانه‌های تاجیکی، مردان و زنان عامی جامعه نقش اصلی را برعهده دارند. موضوعاتی چون احترام به والدین، تلاش برای نیک نامی، حیثیت و ابرو، مدح کار و کوشش، ذم بی‌کاری و تنبلی، بی‌باکی در مقابل حوادث و دوستی و عشق نسبت به حیواناتی که به انسان خدمت می‌کنند، از دیگر موضوعات افسانه‌ها هستند. (سپیک ۸۲ و ۸۱)

افسانه‌های چایی فولکلور، معمولاً داستان‌هایی هستند که برای کودکان مفید و مناسب به نظر می‌رسند و غالباً نیز ساختار روایی دارند. کودکان معمولاً این داستان‌ها را از مادران و یا مادر بزرگ‌های خود شنیده‌اند. کودکانی که به مکتب می‌روند، معمولاً کتاب‌های کوچک چایی این افسانه‌ها را تهیه می‌کنند. خواندن این کتابچه‌ها در واقع نخستین مرحله آموزش و مرحله پیش دبستانی است. ادبیات کودکان یا «بچه‌خوانی»، در واقع نوعی ادبیات فولکلور است که در غالب مواقع، خوراک فکری بسیاری از بزرگ‌ترها را که سواد چندانی ندارند، تشکیل می‌دهد. در میان این آثار، با عناوینی چون «موش و گربه»، «خاله قورباغه»، «خاله سوسکه»، «آقا گرگه» و غیره روبه‌رو هستیم. سبک نوشتاری این آثار بسیار جالب، زبان آن‌ها غالباً محاوره‌ای و شیوه بیان نیز طنزآمیز، محرک و هیجانی است. این کتاب‌ها بسیار ارزان قیمت هستند و به وسیله تصاویر ساده مزین شده‌اند.

به دست آوردن تصویری درست و اساسی از همه انواع مختلف ادبیات فولکلور بسیار دشوار است، اما بی‌شک تحقیق و پژوهش درباره موضوع‌های مجزا می‌تواند اهمیت زیادی حتی در حوزه تاریخ فرهنگ داشته باشد. (سپیک ۹۴ و ۹۳)

نمونه افسانه: اسماعیل چاوش

باید اسماعیل چاوش را یکی از افسانه‌های بسیار قدیمی ایران به شمار آورد. مثل اغلب افسانه‌ها نه خاستگاه معینی دارد و نه به زمان خاصی می‌توان آن را نسبت داد. این افسانه در میان افسانه‌های لری و عشایری منطقه بویراحمدی هم با تفاوت‌های اندکی ثبت شده است. خواه ناخواه در روایت لری و یا عشایری آن به اسباب و لوازم و اسامی و آدابی بر می‌خوریم که حال و هوای همان مناطق و مردم را می‌دهد. تصمیم پادشاه به پیدا کردن پاسخ سوالی، فرستادن وزیر به دنبال جواب، فراز



و فرودهایی که وزیر طی می‌کند تا از تک و تا بیفتد و... در پایان هم گرفتن پاسخ از کسی که اصلاً آمیدی به او نمی‌رود، در افسانه‌های دیگر نقاط ایران هم به چشم می‌خورد. من در انتهای این مطلب، روایت کردی «اسماعیل چاوش» را گزیده‌ام که در کتاب **افسانه های کردی** (رودنکو، کشاورز) ضبط شده است (مجموعه ۱۶۹ و ۱۶۸) که به شکل زیر نقل می‌گردد:

روزی پادشاه به وزیر خود گفت: «بگو ببینم آن کدام خوراکی است که نمی‌توانش خورد و کدام اسب است که نمی‌توانش اسب نامید و کدام آدمی است که نمی‌توانش آدمی خواند؟ چهل روز مهلت داری. اگر جواب این معماها را ندادی، سرت را می‌دهی!»

وزیر یک ماه تمام کوشید تا پاسخ معماها را پیدا کند و نکرد. فقط ده روز از عمرش باقی مانده بود. روزی در جاده ای واله و سرگردان قدم می‌زد. دید کچلک نشسته، کثیف و آب بینی آویزان. وزیر از او نفرت کرد و تف انداخت و خواست از کنارش بگذرد که کچلک صدایش کرد:

«صبر کن، به این تندمی کجا می‌روی؟ یا شاید خیال می‌کنی از من عاقل‌تری؟ می‌دانم که پادشاه معمایی به تو گفته و نمی‌توانی جواب بگویی و به زودی زود پادشاه سرت را از بدنت جدا می‌کند.» وزیر از حیرت خشک شد. برگشت و به نزدیک کچلک آمد و گفت: «تو از کجا می‌دانی؟» کچلک جواب داد: «از کجا می‌دانم! از آن جا می‌دانم! این را هم می‌دانم که بیش از ده روز از عمر تو باقی نمانده!» وزیر با خواهش و استغاثه گفت: «کچلک جون، گوش کن! آیا تو جواب معمای پادشاه را نمی‌دانی که به من بگویی؟» کچلک گفت: «این که دانستن نمی‌خواهد. گوش کن. خوراکی که نمی‌توانش خورد، خیاری است که در سایه رسیده باشد و از صبح تا غروب نور خورشید به آن نتابیده باشد و تلخ است و گرچه چنین خیاری خوراکی است، نمی‌توانش خورد. اما اسبی که نمی‌توان اسبش خواند، اسبی است که پای چپ و دست راستش سفید و بر پیشانی‌اش لکه سفیدی باشد و گذشته از این چنین اسبی بدقلق است. خلاصه این که مرکبی است معمولی، گو این که ظاهراً به شکل اسب است، ولی نمی‌توان اسبش خواند. اما آدمی که نمی‌توان آدمش نامید، مردی است که زن بگیرد و برود در منزل پدر زنش زندگی کند و داماد سرخانه شود.

وزیر خیلی خوشحال شد و از کچلک تشکر کرد و به شتاب راه قصر پادشاه را درپیش گرفت و همه جواب‌ها را به پادشاه بازگو کرد. پادشاه رو به او کرد و گفت: «ای وزیر، اگر با عقل خودت جواب معماها را پیدا کرده‌ای، چرا روز اول نگفتی؟ راست بگو که چه کسی یادت داده؟» وزیر اعتراف کرد و گفت: «قبله عالم، کچلک یادم داده.» پادشاه فرمود: «برو و او را به نزد من آور.» وزیر چاره‌ای نداشت و پی کچلک رفت. خلاصه، کچلک وارد قصر پادشاه شد. پادشاه نگاهی به او کرد و چیزی نگفت و دست به ریش خود کرد. کچلک در جواب دست به شقیقه خود نهاد. پادشاه قاه خندید و گفت: «کچلک، چرا دست به شقیقه‌ات گذاری؟»

کچلک گفت: «قبله عالم، تو چرا دست به ریشت کردی؟ می‌خواستی بگویی که تماشا کن چه عجایی در دنیا پیدا می‌شود؟ و من دستم را به شقیقه گذاشتم و جواب دادم که عقل آدمی در سرش است، نه در ریشش.» کچلک در برابر پادشاه نشست و پادشاه از او پرسید: «نامت چیست؟»

«مرا اسماعیل چاوش می‌نامند.» کچلک و پادشاه از هر دری صحبت داشتند. در آن حین، پیکری از شاه ایران به حضور پادشاه رسید و گفت: «پادشاه سلامت باد. شاه به من فرموده به خدمت تو عرض کنم که بی درنگ باید دختر خود را به عقد و ازدواج او درآری.» پادشاه ساکت بود. وزیر چیزی نگفت و نزدیکان و اهل دربار هم مهر خاموشی بر لبان زده بودند. اسماعیل چاوش گفت: «نمی‌دهم.»

چون اسماعیل چاوش چنین گفت، قاصد دایره ای روی زمین رسم کرد. آن گاه اسماعیل چاوش دو قاب از جیب بیرون آورد و میان آن دایره انداخت. قاصد چیزی نگفت و خاموش برگشت و از قصر خارج شد. پادشاه از کچلک پرسید: «این‌ها چه معنی داشت؟» اسماعیل چاوش جواب داد: «آخ، قبله عالم! تو که این چیزهای ساده سرت نمی‌شود، چطور مملکت را اداره می‌کنی! این که دایره ای روی زمین رسم کرد، معنی‌اش این بود که شهر را محاصره خواهند کرد و آن که من قاب‌ها را وسط دایره انداختم، خواستم به او بفهمانم که ما هم جنگ خواهیم کرد.»

چند روز بعد شاه ایران سه شمشیر برای پادشاه فرستاد که هر سه کاملاً یکسان بود و خواست که بگویند کدام یک مال شخص شاه و کدام مال وزیر و کدام از آن وکیل است. همه نگاه کردند و کردند و چیزی کشف نکردند، زیرا که هر سه یکسان بود. در این موقع اسماعیل چاوش گفت: «من می‌توانم صاحبان شمشیرها را بشناسم!» و گفت آتش بیاورند و شمشیر اولی را در شعله آتش فرو برد و تیغه آن هیچ تیره نشد و جلای خود را حفظ کرد. اسماعیل آن شمشیر را کنار گذاشت و گفت: «این مال پادشاه است.» بعد شمشیر دومی را بر آتش گرفت و نوک آن اندکی سیاه شد. اسماعیل چاوش گفت: «این یکی مال وزیر است.» اما وقتی سومی را به نزدیک آتش برد، سراسر تیغه آن بی درنگ سیاه شد. اسماعیل

چاوش گفت: «این مال خود وکیل است.»

مراتب را به پادشاه ایران گزارش دادند و او از عقل و هشیاری اینان در عجب شد و دو مادیان هم رنگ و هم قد فرستاد و خواست بگویند که کدام یک مادر و کدام بچه‌اش است. همه فکر کردند و هریک حدسی زد، ولی هیچ یک جواب درست نداد. گویی هر دو اسب یکی هستند. اسماعیل چاوش گفت: «من می‌توانم تشخیص دهم. هر دو را در طولیله تاریکی بیندازید و در به روی‌شان بیندید و هر قدر خوراک خوردند، بدهید، ولی آب شان ندهید. سه روز در طولیله نگه‌شان دارید و روز سوم ول کنید. مادریه حتما جلو خواهد افتاد و بچه به دنبالش.»

چنین کردند و به گردن دو اسب، صفحات چوبینی آویزان کردند و روی یکی نوشتند «مادر» و روی آن دیگر «بچه» و برای شاه ایران بازفرستادند. پادشاه ایران خواست یک بار دیگر هم عقل و فراست پادشاه را آزمایش کند و یک لوله ماریچی چهل گزی برایش فرستاد و فرمود که نخ را از درون آن بگذرانند و دو سر نخ را به هم گره زنند. همه اهل دربار به دور لوله گردآمدند و فکر کردند و حدس‌ها زدند، ولی کسی چیزی به عقلش نرسید. اسماعیل چاوش گفت: «من می‌دانم چه باید کرد! نخ دراز و کمی عسل و تکه ای موم برابریاورد.» چون این چیزها را آوردند، اسماعیل چاوش سرنخ را به عسل آغشته کرد و تکه‌ای موم به آن چسباند و توی لانه مورچه انداخت. یک مورچه سواری گنده آن تکه موم را گرفت و نخ را هم به دنبال خود کشید. مورچه را در منفذ لوله قرار دادند و او توی لوله رفت و نخ را هم به دنبال خود برد و از طرف دیگر بیرون آورد. دو سر نخ را به هم گره زدند و برای پادشاه ایران فرستادند. پادشاه ایران چو چنین دید، قاصد را باری دیگر فرستاد و خواست که: «چون اسبان ما در این جا شبیه می‌کشند، معلوم است مادیان‌های شما از آن‌ها بار دارند و کره‌هایی خواهند زایید. هرچه بزایند، مال ماست. کره‌ها را باید تسلیم ما کنید!»

پادشاه از حیرت خشکش زد و نمی‌دانست چه جواب بدهد. اسماعیل چاوش گفت: «پادشاه سلامت باد! ده پانزده تن آدم دلیر به من بده تا به نزد شاه بروم و جواب شایسته‌ای به او بدهم!» پادشاه هم بی‌درنگ پانزده تن از نیرومندترین جنگیان را به او داد و همه سوار مرکب‌های خود شدند و با اسماعیل چاوش عازم ملک پادشاه ایران شدند. همین که از مرز ملک او گذشتند، اسماعیل چاوش و سلحشوران او هر سگی را دیدند، کشتند. تقریباً هرچه سگ در آن سرزمین بود کشته شد. این سگ کشی را به شاه گزارش دادند. شاه هم آدم‌های خود را فرستاد و اسماعیل چاوش و مردان جنگی او را دستگیر کردند و به قصر آوردند. شاه از اسماعیل چاوش پرسید: «چرا همه سگان ملک مرا کشتی؟» اسماعیل چاوش جواب داد: «سگ‌های تو به درد هیچ کاری نمی‌خورند.»

«این حرف‌ها کدام است؟ چه دلیلی داری؟»

«من در ده خودمان گوسفند می‌چرانم. ناگهان گرگی به گوسفندان حمله کرد. هرچه سگ‌های تو را صدا زدم، به کمک نیامدند و گرگ همه گوسفندان مرا خورد!» شاه بانگ برآورد: «عقلت کجا رفته؟ از این جا تا ده تو یک ماه راه است. چه طور ممکن بود سگ‌های من صدای تو را بشنوند؟»

اسماعیل چاوش داد: «پس چه طور اسبان شما این جا شبیه می‌کشند و مادیان‌های ما از آن‌ها باردار شده و کره آورده‌اند؟ آیا کسی چنین چیزی شنیده؟»

شاه قاه خندید و گفت: «برد با توست!»
شاه با گشاده دستی تمام، اسماعیل چاوش را پاداش داد و با هدیه‌های بسیار به خانه اش بازگرداند و دیگر پادشاه را ناراحت نکرد و پادشاه وقتی هدیه‌های گران بهایی را که اسماعیل چاوش گرفته بود، دید، دختر خود را به همسری او درآورد.

هفت روز و هفت شب جشن عروسی برپا کردند. آن‌ها به آرزوی خود رسیدند و شما هم خواهید رسید.
(افسانه‌های کردی، رودنکو، کشاورز - مجموعه، ۱۷۷-۱۷۵)

منابع :

- ۱ - محبوب، محمد جعفر، ادبیات عامیانه ایران، ۱۳۸۶، گردآوری حسن ذوالفقاری، چاپ سوم، تهران، نشر چشمه
- ۲ - هدایت، صادق، فرهنگ عامیانه مردم ایران، ۱۳۸۵، گردآوری جهانگیر هدایت، چاپ ششم، تهران، نشر چشمه
- ۳ - صالحی، خسرو، باغ‌های بلورین خیال؛ قصه‌های عامیانه ایرانی، ۱۳۷۷، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- ۴ - سپیک، ییری، ادبیات فولکلور ایران، ۱۳۸۴، مترجم محمد اخگری، چاپ اول، تهران، نشر سروش
- ۵ - بختیاری، محمدرضا، فولکلور و ادبیات عامیانه، ۱۳۸۶، چاپ اول، تهران، نشر ادیبان
- ۶ - مارزلف، اولریش، طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، ۱۳۷۱، مترجم کیکاوس جهانداری، چاپ اول، تهران، نشر سروش
- ۷ - مجموعه مقالات بازخوانی متون کهن برای اقتباس در فیلم کوتاه، چشمه‌ها و چشم‌ها، ۱۳۸۶، به کوشش مهدی فرودگاهی، چاپ اول، تهران، انجمن سینمای جوانان ایران و بنیاد سینمایی فارابی